

به گلوله بستن مغزها! خردستیزی «مدرن» و دفاع از خرد

مانفرد بور
فیلسوف و اندیشمند معاصر آلمان (برلین)
ترجمه: ش. میم. بهرنگ

به یاد و احترام پدر م
ب. کیوان
که با «مقوله های فلسفی» اش اندیشیدن آموختم!

ژانویه 2005

خردستیزی «مدرن» و دفاع از خرد¹

مقدمه

- چرا باید علیرغم مسائل بی شماری از قبیل امپریالیسم، جنگ، گرسنگی و فلاکت و ذلت موجود در جهان **خردستیزی** را مورد بحث و بررسی قرار دهیم؟ این آیا نوعی لجبازی نیست؟

- نه، ابد! درست بخاطر وجود مسائل و معضلات یاد شده باید علیه **خردستیزی** لگام گسیخته وارد مبارزه شد و از حریم **خرد** به دفاع برخاست! زیرا هرکس که این جهان را بعنوان بهترین جهان ممکن تلقی نمی کند، نه تنها باید به احساس آن، بلکه به شناخت آن همت گمارد. او باید اشیاء نهفته در پشت اشیاء را دریابد و هم پیوندی میان آن ها را کشف کند و به هر وسیله ممکن از شناخت و روشنگری علیه هرکس که مانع این امر شود، برخیزد. برای این کار وسائل و راه های متعددی وجود دارد: راه هائی از غارهای بادگیر تئوری و فلسفه، راه هائی از شکست ها و ناکامی های روزمره، از سخنرانی های سیاسی، از ترانه ها، از عکس ها و گزارش های رادیویی و تلویزیونی!

جبهه اصلی مبارزه طبقاتی ایدئولوژیکی از همه میدان های سیاسی می گذرد. **خردستیزی** برای بورژوازی در مواضع دفاعی - تاریخی نبرد علیه سوسیالیسم تا سال های 60 میلادی نقش مرکزی بعهده داشت و امروز بعد از شکست بزرگ آن؟

امروز ما شاهد تجدید قوا و آرایش همه جانبه فرآورده های فکری **خردستیزی** هستیم که در کلیه اشکال بنیادگرایی (از بوش تا بن لادن) خودنمایی و در کلیه لحظه ها نقش چشمگیری بازی می کنند!

تندیس جاهلان را به نیت تقدیس مومیائی کرده اند. موضوع یک پنجم کلیه کتاب های منتشر شده اخیر در آلمان فدرال مربوط به مسائل **ایزوتریک** است! شفاگران روحی در آلمان فدرال به دفاع از «رفرم سلامتی» برخاسته اند و سیاست پیشگان در سراسر زمین به **اشاعه پرتب و تاب خرافه ها و افسانه های نئولیبرالی** مشغولند.

- از بی جانشین و ناگزیر بودن گلوبالیزاسیون مطلوب خود دم می زنند که اگر هم وحی منزلی از بارگاه تعالی نباشد، دست کم یک حکم ناگزیر طبیعی جلوه می کند، چیزی از قماش زلزله و رعد و برق و سیل و توفان و آتش فشان!
- سیاست هائی که برای دفاع از منافع مشخص آگاهانه و بطور عمدی طرح و بمورد اجرا گذاشته می شوند و نتایج مخرب آن ها از قبل معلوم است، به عنوان تقدیر² اقتصادی بخورد مردم داده می شوند.
- رسانه های گروهی آشکارا به نبردی بی شرمانه علیه **حقیقت** برخاسته اند، با استراتژی ها و ساز و برگ از پیش آماده!
- با خالی کردن گلوله در مغزها توانائی سمتگیری و عمل دگرگون ساز طبقه کارگر (و نه فقط او) را فلج و تار و مار می کنند!
- با تحریف مکارانه **واقعیت** به پرده پوشی **حقیقت** دست می زنند!

¹ Marxistische Blätter 6 - 04 M. Buhr. WWW.marxistische-blaetter.de

²Fatalismus

- در دستگاه‌های تخریب افکار عمومی نه تنها اندام زن‌ها را تغییر شکل می‌دهند، بلکه «انسان - تصویرها³» را منته و مسخ می‌کنند!
- سخن کوتاه! بار دیگر **خردستیزی** به عنوان استراتژی حاکمیت علیه هر نوع پیشرفت وارد عمل شده است!

شانس خرد در انتقاد است! هدف ما مدد رساندن به **خرد** و پیروزی درخشان آن است که خود از مدد رساندن به خردگرایان، با ارائه استدلال‌ها، شناخت‌ها و ابزار کار ایدئولوژیکی آغاز می‌شود!

1. خرد اندیشنده

مفهوم **خرد** عنصر ذاتی فلسفه و علوم اروپائی از دوران یونان و رم باستان بوده است. آناکساگوراس بر آن بود که فقط یک **خرد اندیشنده** می‌تواند به درک منظمی از جهان نایل آید. بعد ارسطو به این نظر آناکساگوراس رسید. او **اندیشیدن** و **خرد** را در پیوندی لاینفک با یکدیگر می‌دید. ارسطو می‌گفت: «**اندیشیدن شرف و آبروی خرد است!** **خرد** باید بیندیشد. **خرد** نیندیشنده، **خردی خفته و خواب آلود است!**»

ارسطو انگیزه و جانمایه **خرد فعال** را فرمولبندی کرده، که از سوی فلسفه و علوم عصر جدید تقبل و تکمیل شده است. از این رو تصادفی نیست که استنباط ارسطویی **خرد** به استاندارد در رشد بعدی فلسفه و علوم بدل شده است!

با کشف فرمول **خرد اندیشنده** در یونان و رم باستان موضوعات اساسی آتی فلسفه، علم و هنر تعیین می‌شوند که بعدها طرح، بحث و تکمیل می‌گردند: از آن جمله اند: تاریخ، زبان، آموزش، تفکر عام، فرهنگ مباحثه، شناخت تئوری، عمل، آزادی، برابری، همبستگی، تحمل غیر، عزت و شرف انسانی، حقوق بشر، حقوق خلق‌ها و استقلال.

در عصر جدید بار دیگر توسط توماس فون اکوین **خرد اندیشنده** یونان و رم باستان به خدمت گرفته می‌شود و در دوران هومانیزم، رنسانس، جنبش روشنگری در اروپا، انقلاب فرانسه، فلسفه کلاسیک آلمان، ادبیات و بالاخره در هر تفکری که به عنوان تفکر تاریخی و دیالک تیکی وارد عرصه می‌شود، به شکوفائی خود می‌رسد.

2. در جستجوی خرد

خردگرایی در اروپا اگرچه پیگیر ولی خالی از گسست نبوده است. همواره دوره هائی بوده اند، که سعی بر آن شده که اندیشه‌های خردگرایانه را سرکوب، بی اعتبار و تار و مار سازند. علت اساسی این گرایشات شرایط اجتماعی - تاریخی بوده اند که در آن **ها روند بی پایان رهائی بشریت** می‌بایستی سد و چرخ تاریخ به عقب برگردانده شود. ما اکنون در شرایط ارتجاعی مشابهی بسر می‌بریم. چه، در این روزها بار دیگر مفهوم خرد قبض روح می‌شود.

³Menschenbild

در پلنوم «کن ونت»⁴ فلسفه و تاریخ اندیشه در اروپا» که در سال 1998 در همکاری با یونسکو در آیساین وقوع یافت، ادواردو چیتاز و خوزه باراتا - مورا در سمپوزیومی راجع به «یونیورسالیسم و یونیورسالیته» به موضوع یاد شده اشاره کردند.

تیزر سخنرانی آنان عبارت بود از «کلیت و اجزای آن» و «خرد رشد یابنده». آندو بر آن بودند که هر نظریه ای که قصد تحول اوضاع حاکم را داشته باشد، باید «خود را موظف ببیند که بر مبنای یک کلیت قابل شناخت» حرکت کند. کلیتی که «با یک عام مشخص به عنوان چارچوب فکری» در ارتباط باشد. «تحقیق در باره خرد مشخص باید به کمک مدل های مناسب، در چارچوب مدل های مناسب و در پرتو تحول تاریخی که خلق ها و فرهنگ ها سهم مشخصی به عهده داشته اند و با توجه به همپیوندی آنان صورت گیرد»، به عبارت دیگر خرد باید خردی رشد یابنده باشد که در مسیر تاریخی مشترک انسان ها شکوفا می شود. منظور عبارت است از «ساختار فکری مشخص بشریت در مبارزه برای بهتر کردن شرایط زندگی مادی و پی ریزی آینده!»⁵

3. در سایه خرد همه انسان ها برابر محسوب می شوند و می توانند بطور برابر قضاوت کنند.

خرد به چه معنی است؟

برای پاسخ به این پرسش به دو حادثه تاریخی در اروپا اشاره می کنیم:

حادثه اول:

500 تا 600 سال پیش اروپائی ها به کشف جهان نو پرداختند. این حادثه موجب پیدایش اندیشه تفاوت فرهنگ ها و نسبیت آن ها شد. چنین بود که در اسپانیا و پرتغال سنتی بنام حقوق خلق ها پا به عرصه وجود نهاد و برای اولین بار فرهنگ های بیگانه بعنوان فرهنگ های کاملاً برابر حقوق برسمیت شناخته شدند و بیگانگان یعنی انسان هائی که فرهنگ های دیگری داشتند، بدون کوچکترین محدودیتی به عنوان موجوداتی متعلق به نوع بشر تلقی شدند.

با کشف فرهنگ های دیگر (همان طور که توماس فون اکوین⁶ در مقابله فکری با اعراب لازم می دید) ضرورت یک تفکر فلسفی مطرح گردید: اگر فرهنگ ها متنوعند، اگر قرار بر این است که مسیحیت در مقابله با اسلام پیروز شود و اگر کلا جریانات فکری دیگری از این قبیل پیدا شوند، پس باید به ابزار مشترکی برای تفاهم، تأمل و مشاوره، یعنی خرد متوسل شد: خرد نه ماده است و نه تخیل. خرد طرز نگرش معینی است که انسان به برکت آن می تواند اعلام کند که همه انسان ها برابرند و می توانند بطور برابر قضاوت کنند.

درک تاریخی نسبیت فرهنگ ها (از نظر تئوریک) ضرورت اندیشه خرد را نشان می دهد. فلسفه خرد در عصر جدید نیز چیزی نیست که بطور اتفاقی ناگهان از آسمان نازل شده و بطور دلخواهی و یا خواهی مطرح شده باشد. فلسفه خرد پیوند تنگاتنگی با آگاهی به

⁴ Convents

⁵ E. Chitas Das Ganze und seine Teile, J. Barata-Moura, Universalismus: auf der Suche nach der konkreten Vernunft, in: Recht und Weltanschauung, S. 249 ff.

⁶ Thomas von Aquin

نسبیت فرهنگ ها دارد. آگاهی که اروپائی ها با توجه به فرهنگ های متفاوت موجود در سراسر زمین بدست آورده اند!

حادثه دوم:

حادثه دوم که برای توسعه و رشد اندیشه خرد از اهمیت بزرگی برخوردار بود، عبارت بود از عدم موفقیت مسیحیت در حفظ یکپارچگی خود. زیر فشار فرماسیون اروپائی ها مجبور شدند، خرد را که بعنوان ثروت معنوی مشترک خود کشف کرده بودند، به اندیشه پایه ای همزیستی انسان ها بدل سازند.

تجارب حاصل از جنگ های مذهبی داخلی در اروپا و درس گرفتن از خرابی هایی که جنگ های سی ساله برای قرن ها بویژه در اروپای مرکزی بدنبال آورده بودند، سبب شدند که کسانی مانند توماس هوبس صریحا دست بدامن خرد شوند و آن را بمثابه ابزار مطمئن سازنده چه در زمینه روابط اخلاقی - عملی و چه در مورد روابط دولتی بکار گیرند. چون خرد تنها عاملی بود که به برکت آن امکان آن پدید می آمد که انسان ها بتوانند بدون احساس خطر با دیگران سر یک میز بنشینند.

بدین سان شکست وحدت مسیحیت این بار اندیشه خرد را بعنوان زیربنای همزیستی بارآور انسان ها در دولت ایجاب کرد.⁷

خلاصه کلام:

- در یونان و رم باستان خرد بعنوان خرد اندیشنده پا بعرصه وجود می گذارد.
- در مراحل متعالی قرون وسطی این خرد اندیشنده به ابزار تقاهم استحاله می یابد.
- و در آغاز عصر جدید خود را به دورنمای نحوه برخورد معین ارتقا می دهد که بنا بر آن همه انسان ها برابرند و می توانند بطور برابر قضاوت کنند. و بدین طریق خرد می تواند اکنون به عنوان یک معیار اخلاقی - عملی و دولتی مورد استفاده عام قرار گیرد.

4. خرد تنها اندیشه ای است که فلسفه به همراه می آورد

برای درک توسعه فلسفه و علم در عصر جدید بورژوائی باید نقش یاد شده خرد را بخاطر سپرد. برای فلسفه و علم عصر جدید مفهوم خرد نقش مهم و مرکزی بعهده دارد. خرد به عنوان نخستین ابزار انتقادی انسان ها محسوب می شود که برای رهایی از قید و بند گذشته و حال و برای اندیشیدن در باره آینده و پیریزی طرحی نو ضرور است. و بدین طریق خرد به معیار همه اشیاء بدل می شود.

توماس هوبس می نویسد: «حکمت واقعی اکنون عبارت است از شناختن حقیقت در همه اشیاء! این از عهد خرد درست برمی آید، یعنی از عهد فلسفه!» و دیدرو می گوید: «اهمیت خرد برای فلاسفه باندازه اهمیت عفو و بخشش برای مسیحیان است! عفو و بخشش مسیحیان را به عمل وامیدارد و خرد فلاسفه را!»

⁷ H.- M. Baumgartner, Europa als Thema und Aufgabe der Philosophie in: Das geistige Erbe Europas, 5. 101 ff.

- در تفکر عصر جدید **خرد** و فلسفه معنی یکسانی دارند، حداقل در رابطه با جریانات اصلی این تفکر.
- تفکر عصر جدید اگرچه مفهوم سنتی **خرد** را معتبر میداند، ولی آن را بطرز خارق العاده ای وسعت می بخشد.
- تفکر عصر جدید **خرد** را پیشاپیش به عنوان **خرد فعال** در نظر می گیرد که در بستر رشد با همه چیز و قبل از همه با عامل⁸، فعالیت، کار و بالاخره مؤثر بودن یکی می شود. **خرد** وسیله نقد هرچه که هست، امکان سیطره بر طبیعت و ساختمان جامعه می شود.

خرد به عنوان نیروئی برای قادر ساختن انسان به رهایی خود از قید و بند ایدئولوژی کهنه، غلبه بر طبیعت و تحول نظام فرتوت اجتماعی بکار می آید. و این امر بدانمعنی است که انسان (آزاد از اراده هرگونه قدرت ممکن، یعنی مطلقا خود مختار و مستقل) با توسل به **خرد خود** را تحت کنترل خود در می آورد. این **خرد فعال** نو همانقدر اهمیت دارد که اتکای انسان به تفکر جهت غلبه خردگرایانه بر طبیعت و قوام بخشیدن به جامعه! و لذا همانطور که هولباخ بطور موجز و فشرده میگوید: «ما باید بمدد **خرد** دواوری جهان برخیزیم و به آوای **خرد** گوش بسپاریم!» و وقتی کانت **خرد** را به عنوان لیاقت ما در «استخراج خاص از عام» تعریف می کند و «این استخراج خاص از عام را اصل میداند و ضرور می شمارد»، منظورش فقط از نقطه نظر تئوری شناخت نیست. کانت «اصل دانستن و ضرور شمردن استخراج خاص از عام» را قبل از همه در عرصه های (اجتماعی) عملی وظیفه همه انسان ها می داند و جمله بعدی منظور او را بیشتر روشن می کند: «**خرد** را می توان به عنوان توانائی انسان به قضاوت بر اساس اصول و قوانین و عمل مطابق با آن تعریف کرد!» و هگل می گوید: «تنها اندیشه ای که فلسفه بهمراه می آورد، اندیشه ساده **خرد** است و **خرد** حکمران جهان است!» و منظور خود را در استفاده آگاهانه از تفکر چنین فرمولبندی میکند: «آنچه که انسان من خود می نامد و آنچه که از گزند مرگ و تعفن و زوال در امان مانده و قادر به دواوری است، **خرد** نام دارد که قانونگزاری آن وابسته و منوط به هیچ چیز دیگر نیست. **خرد** به هیچ اقتدار زمینی و آسمانی گردن نمی نهد و به هیچ معیار دواوری وقعی نمی گذارد!»

5. خرد مرزهای جامعه بورژوائی را نشان می دهد!

فلسفه عصر جدید بعد از دوره هومانیزم و رنسانس با بیکن و دکارت قد بلند می کند. افکار آن دو تفاوت بنیادی با فلسفه قرون وسطی دارند: بیکن و دکارت واقعیت را نه آفریده خدا، بلکه نتیجه عمل خود انسان و لذا بوسیله انسان ها نیز قابل چیره شدن و قوام یافتن می دانند! بیکن می گوید: «سلطه انسان بر اشیاء تنها به کمک هنر و علم میسر است» و دکارت از فلسفه ای نام می برد که «برای حیات انسانی مفید فواید بیشمار است!» بیکن و دکارت بدین طریق راه رشد بعدی فلسفه عصر جدید را تا هگل و فویرباخ مشخص می کنند. فکر آندو پیاپی حول این مسأله دور میزند که «انسان چگونه می تواند طبیعت و جامعه را بکمک **خرد** تحت اختیار خود در آورد؟» دلیل تئوریکی طرح چنین مسأله ای در وهله نخست تصویر انسان شناسنده را در ذهن ما زنده می کند. انسانی که دیگر به محدودیت های موجود تن در نمی دهد. هدف فلسفه عصر جدید در واقع عبارت است از اینکه انسان (اکنون فرد) از هرگونه بند خارجی آزاد باشد. عدم وابستگی انسان به هرگونه مرجعی اعلام می شود. فرد از نقطه نظر تفکر عصر جدید به عنوان «من» و یا «عامل» تعریف می شود که مؤثر و فعال و قادر به عمل و تصمیم گیری مستقل است!

⁸ Subjekt

کانت این مسئله را در آغاز کتابش «تکوین انسانی از نظر فرضیه اصالت عمل» چنین فرمولبندی می‌کند: «این که انسان می‌تواند «من» خود را تصور کند، مقام او را نسبت به کلیه موجودات روی زمین بالاتر میبرد. و بدین طریق انسان به شخصی صاحب مقام و ارزش و اعتبار تبدیل می‌گردد.» این درک جدید از انسان برای فلسفه عصر جدید وظیفه توضیح «**طبیعت واقعی**» انسانی را در دستور کار قرار می‌دهد. فلسفه می‌کوشد «**طبیعت واقعی**» انسانی را بطور **طبیعی** توضیح دهد و نه بطور **ماورای طبیعی**، یعنی بر اساس ناشی از خدا بودن و منسوب بخدا بودن!

بنظر توماس فون اکوین انسان در میان خدا و زمین قرار گرفته است. فلسفه عصر جدید اما برعکس، انسان را به عنوان موجودی مستقل، به عنوان «عامل» در نظر می‌گیرد و «انسان - تصویر» اجتماعی - انتقادی انسان از همین بابت تعیین میشود. فلسفه عصر جدید خود را موظف می‌داند که نظام فرتوت اجتماعی را در مطابقت با «**طبیعت واقعی**» انسانها تحول بخشد. تلاش فلسفه عصر جدید در پیوند دادن «**طبیعت واقعی**» انسانی به حیات اجتماعی کانت، فیشته و هگل را به این نتیجه می‌رساند که **جامعه بورژوائی نقطه پایانی روند رهائی بشریت نمی‌تواند باشد.**

- چرا که اندیشه کانت مبنی بر «سنتز مرزشکن احساس آگاهانه» ارتباط تنگاتنگی با آموزش او در باره «هدف نهائی علم حقوق در چارچوب **خرد**»، با «عالی‌ترین ثروت سیاسی» و با «صلح ابدی» دارد.
- آموزش فیشته در باره «عامل مستقل» شرط لازم برای فرمولبندی حقوقی او مبنی بر زندگی بر اساس کار استوار است.
- و اندیشه «ایده خرد» هگل شرط لازم برای نظر اوست که «جامعه بورژوائی با تضادهای خود و در تحقق خود حاکی از نمایش فسق و فجور، فقر و فلاکت و فساد جسمی و اخلاقی اجتماعی است» و «جامعه بورژوائی علیرغم انباشت ثروت انبوه باندازه کافی غنی نیست. یعنی ثروت اجتماعی جامعه بورژوائی برای ریشه کن کردن فقر بیش از حد و ممانعت از تولید ارادل و اوباش کفایت نمی‌کند.»

6. خرد تاریخی

نظریه **خرد تاریخی** که در جامعه بورژوائی در فلسفه کلاسیک آلمان خودنمایی می‌کند، مفهوم **خرد** را غنا و بعد تازه ای می‌بخشد. این اندیشه برآن است که انسان می‌تواند در پرتو **خرد** به **عدم بلوغ خویش** (که تقصیر خود اوست) پی ببرد و (همانطور که کانت بصورت برنامه ای فرمولبندی کرده) بدان پایان ببخشد. این بعد جدید **خرد** که از سوی فلسفه کلاسیک آلمان وارد بحث می‌شود، عبارت است از مسأله رابطه **خرد** با **تاریخ**!

برای غلبه بر **عدم بلوغ انسانی** یعنی رو به جلو باز انگاشتن روند تاریخ، به **خردی** نیاز است که حاوی حرکت، شدن و رشد و توسعه باشد. بدین طریق **خرد** (بویژه از نظر هگل) به نبرد مداوم انسان ها برای درک **واقعیت و تغییر آن متناسب با حقیقت** کشف شده منجر میشود. بنابراین **خرد** یک نیروی تاریخی است و قابلیت آنرا دارد که در واقعیت رخنه کند. بهمین خاطر در «ایده خرد» هگل قبل از همه چیز نه مطلق، بلکه دینامیسم انسانی **خرد** است که تعیین کننده است. معنی اصلی **خرد** در فلسفه هگل در آگاهی به قدرت مطلق **خرد** به عنوان **خرد شدن** و یا **خرد تاریخی** نهفته است! راز «خرد مطلق» هگل در این حقیقت نهفته است که آن یک **خرد تاریخی** است.

خرد در اعمال انسان ها که کارکرد نوعی اند، خود را تحقق می بخشد. بنابراین خرد روندی نیست که بتواند بدون انسان ها در واقعیت نفوذ کند، بلکه همیشه خرد فقط آن قدر در واقعیت نفوذ می کند که انسانهای خردگرا در آن نفوذ کنند. هگل با «ایده خرد» به وصف یک حالت نمی پردازد، بلکه روند شناخت قید و بندها و گسستن آنها برای رهائی⁹ را در نظر می گیرد که بوسیله انسان ها در تاریخ جامه عمل می پوشد. این نه یک خیال خام، بلکه فراخوانی است برای آگاهان پای بند به ارزش های اخلاقی و سیاسی و مطیع «قانون اساسی جامعه بشری»!

تصور خرد بعنوان خرد تاریخی مهمترین میراثی است که فلسفه کلاسیک آلمان برای ما بمثابة یک وظیفه و تکلیف سترگ باقی گذاشته است. این میراث بویژه در شرایط تاریخی - جهانی معاصر در دستور روز قرار دارد. امروز نه تنها اندشیدن خردگرایانه زیر علامت سؤال قرار داده شده و بی ارج و اعتبار قلمداد می شود، بلکه علاوه بر آن «پایان تاریخ» اعلام می شود که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

فلسفه می خیزد و می افتد، تا انسان خرد خود را به وظیفه خود مبدل سازد. (کانت)
فلسفه می خیزد و می افتد بنا به خرد خواسته و ناخواسته خود!
خردگرایی یعنی فلسفه! هرکس از این حکم سرپیچی کند، راه فلسفه را گم خواهد کرد و در نتیجه راه جهان را و انسانهای ساکن آنرا!

7. شهادت روی آوردن به خردگرایی اجتناب ناپذیر است!

- کلیت (کلیت حقیقی) موضوع همیشگی مفاهیم و خرد است (هگل)!
- هگل تئوری و عمل را همواره بمعنی رهائی از قید و بند¹⁰ تعبیر می کند.
- بدین طریق خرد در آشیانه هومانسیم (بشر دوستی) خانه دارد.
- خرد در کوله بار اندیشه اش مقوله آزادی را همزمان با مقوله برابری به همراه می آورد!
- و تشنجی را که نتیجه آن است تحت عنوان حرمت انسانی مورد بحث قرار می دهد.

نتیجه نهائی عبارت است از اینکه خرد همواره فقط به عنوان وحدتی از خرد تئوریک و خرد عملی می تواند مورد نظر باشد! کانت می گوید: «انسان بنا به خواست خرد خود باید در جامعه با انسانهای دیگر زندگی کند و با کسب علم و هنر با فرهنگ شود، متمدن شود و تابع اخلاق گردد!» تا «لیاقت انسان بودن را بدست بیاورد!»

از این رو تفکر خردگرایانه با هر نوع خردستیزی، بنیادگرایی، تبعیض قومی، نژادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی افراد و یا گروه های انسانی در تضاد است! و لذا ما به هیچوجه من الوجوه نمی توانیم بر خرد چشم پوشی کنیم، اگر بر آن نیستیم که هرآنچه را که فلسفه و علم اروپا بمعنی مثبت و جامع کلمه به میراث نهاده، بگور بسپاریم و با آن وداع کنیم!

⁹ Antizipation und Emanzipation

¹⁰ Emanzipation

بر خرد بعنوان وحدت لاینفک خرد تئوریکی و خرد عملی، بمثابة دورنمای نگرش، ابزار تغییر، تأمل، همفکری و مشاورت، بعنوان زیربنای مباحثه و چارچوب روابط اجتماعی بویژه در زمان حال حاضر نمی توان چشم پوشی کرد!

- خرد امکان فراگذشتن از **حال** را فراهم می آورد!
- خرد فرمولبندی اهداف آتی و آلترناتیوها، دنبال کردن آنها و هوشیاری مدام را ممکن می سازد تا از ماندن بیهوده در مراحل واپسگرا خود داری شود.
- فقط در سایه خرد است که انسان امکان استفاده خلاق از تفکر را بدست می آورد، تفکری که می تواند **حال حاضر** و **آینده حال حاضر** را بطور کلی در نظر گیرد، تا انسان به احقاق حقوق خود دست یابد و به عبارت دیگر سهم خود را به **روند بی پایان رهائی بشریت** ادا کند!
- از این رو شهادت روی آوردن به **خردگرایی** اجتناب ناپذیر است!

بگذارید به نقطه آغازین باز گردیم و از زبان هگل بشنویم: «با هر آنچه که علمی باید باشد، **خرد** مجاز نیست که دچار خواب غفلت شود. خرد باید با تأمل بکار بسته شود!» و از زبان مارکس بشنویم: «خرد همیشه وجود داشته است، ولی نه همیشه بشکل خردمندانه اش!»

پایان

Literatur

1. Aristoteles, 1990, Metaphysik, Berlin
2. S. Avineri, 1976 Hegels Theorie des modernen Staates, Frankfurt am Main
3. F. Bacon, 1962, Das neue Organon, Berlin
4. M. Buhr, 1977, Vernunft - Mensch - Geschichte, Berlin
5. M. Buhr, 2002, Die klassische deutsche Philosophie in europäischer Perspektive, Lisboa
6. M. Buhr, 1994, Das geistige Erbe Europas Napoli
7. M. Buhr, D. Moggach, 2004 Reason, Universality and History, Ottawa
8. M. Buhr, D. Losurdo, 1991, Fichte - die Französische Revolution und das Ideal vom ewigen Frieden, Berlin
9. M. Buhr, R. Steigerwald, 1981, Verzicht auf Fortschritt, Geschichte, Erkenntnis und Wahrheit, Berlin
10. D. Diderot, 1961, Philosophische Schriften, 1, Berlin
11. A. Gedö, 2002, Philosophie und Nicht-Philosophie nach Hegel, Essen
12. M. F. Fischer, G. Kreuzbauer (Hrsg.), 2000, Recht und Weltanschauung, Frankfurt am Main
13. Th. Hobbes, 1949, Grundzüge der Philosophie, III, Leipzig
14. P. Th. Holbach, 1960, System der Natur, Berlin
15. G. W. F. Hegel, 1970, Werke 7, 10, 12, Frankfurt am Main
16. I. Kant, 1956, Werke II, VI, Wiesbaden
17. G. Lukacs 1954, Die Zerstörung der Vernunft, Berlin
18. G. Lukacs 1956, Schicksalswende, Berlin
19. M. J. Siemek, 2002, Von Marx zu Hegel, Würzburg
20. R. Steigerwald 1972, Marxistische Klassenanalyse oder spätbürgerliche Mythen, Berlin
21. K. Marx F. Engels, 1958 Werke, I, Berlin